

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

حُجَّتِي يَا اللَّهُ فِي جُرَاتِي عَلَى مَسْئَلَتِكَ مَعَ اتْيَانِي مَا تَكْرَهُ، جُودُكَ وَ كَرَمُكَ، وَ عُدَّتِي فِي شِدَّتِي مَعَ
قَلْبِي حَيَائِي، رَأْفَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ

ای پروردگار جرأتی که دارم بر سؤال از تو در عین این که معصیت تو را می‌کنم و آن چه که مورد کراهت و عدم رضایت تو است انجام می‌دهم، [این جرأت] به واسطه حالتی است که [آن حالت] به واسطه ادراک و شعور من نسبت به تو [بوجود آمده است]. [آن شعور و ادراک، ادراک جود، بخشش، کرم و بزرگواری تو است. این ادراک من است که به من جرأت بخشیده که بیایم از تو سؤال کنم اگر این ادراک را نداشتم و این صفت در من نبود، غلط می‌کردم بلند شوم بیایم پیش تو و از تو درخواست کنم با این همه مخالفتی که کردم.

خیلی رو می‌خواهد یک کسی بیاید و علیه شخصی هر کاری دلش می‌خواهد بکند و بعد بیاید [از او] تقاضا هم بکند! آقا این کار را بکن، این دیگر خیلی جسارت می‌خواهد، به این نحو خوب قابل توجیه نیست. ولی آن حالت و صفتی که دارم و آن ادراکی که از تو دارم مرا نسبت به این سؤال جسارت می‌بخشد، جرأت می‌دهد. آن چه را که برخلاف تو انجام می‌دهم سهل می‌نماید، خیلی جلوه نمی‌کند. خیلی عجیب است ها که رحمت و مغفرت پروردگار [باعث جرأت انسان می‌شود]، خوب خیلی خوب است این طور.

یک وقت ما کوچک بودیم یعنی از الانمان کوچکتر بودیم، نمی دانم از الانمان کوچکتر بودیم یا بزرگتر، این دیگر قیاسش با مسائل دیگری است. گاهی اوقات انسان هر چه بر سنش اضافه می شود ولی کوچکتر می شود، توقعات او به [توقعات] اطفال اشبه می شود! سن او دارد می رود بالا ولی به همان مقدار که سن می رود بالا توقعات بچگانه تر می شود! می گویند یک لری شنیده بود که بادمجان این خصوصیات را دارد و این چیزها را دارد. گفت برویم ببینیم بادمجانی که اوصافش را این قدر می گویند چیست؟ اتفاقاً آمده بود در بازار، آن موقع آلو هم بوده، آن [فروشنده] هم دید که این لراست، گفت این آلو را به جای بادمجان به او بفروشیم! کی به کی است؟! می گوئیم این بادمجان است. خلاصه یک کیلو آلو گرفت و رفت. این آلو هم اولش بود، گس و ترش بود و همچنین خوشش نیامد! یکی دو ماهی

گذشت گفت خب حالا برویم حتماً بادمجان رسیده دیگر، [قبلی که] ترش و گس بود. حالا دیگر باید رسیده باشد و خوشمزه باشد. آن موقع دیگر بادمجان آمده بود ولی تلخ بود گفت: بادمجان دارید؟ گفتند: بله این بادمجان است. گرفت و برد دید این چقدر تلخ است! گفت خاک بر سرت کنند هرچه از سنت می گذرد تلختر و بی مزه تر و منفورتر می شوی. حالا این آدمیان دوپا و اشبه به چهارپا! گاهی اوقات هرچه از سنش آن می گذرد عین آن بادمجانی که آن لر گرفته بود تلختر می شوند و آن صفا تبدیل به کدورت و آن صداقت تبدیل به دروغ و آن یکرنگی تبدیل به فرعونیت و خودمحوری و انانیتی که چه بگویم!

یک عبارتی امام سجاد علیه السلام دارند این عبارت را باید قاب کرد، رفقا قاب کنند و در منزلشان بگذارند. آن عبارت این است که خدایا (من عین متن عربی را در ذهنم نیست) دوستان پیدا کنند، ظاهراً در دعای روز عرفه حضرت باشد، چون حضرت [سجاد علیه السلام] یک دعای روز عرفه هم دارند. خدایا به آن مقداری که مرا در میان مردم عزیز و بلندمرتبه و معروف و صاحب نام می گردانی به همان مقدار مرا در خودم ذلیل و پست و منحط و سرکوفته در درون خودم بگردان. خیلی این دعا دعای عجیبی است، خیلی.

خدا نکند که موقعیت انسان در میان افراد باعث بشود که در درون خود هم بالا برود! یعنی انسان بالاخره یک جایگاهی برای خودش تصور می کند هر کسی وقتی که تنها بنشیند چراغها را خاموش کند دور و بر او هم کسی نباشد، افرادی که بیا و برو و به به و چه چه و صلوات بفرست و اینهایی که انسان را می برند تا دم جهنم و یک لگد می زنند و انسان را با سر می اندازند در جهنم و بعد می گویند خوش آمدی! خوش آمدی که ما مأموریت خود را انجام دادیم و تو را تا آن قدم آخر همراهی کردیم و تو را با مغز به آن قعر جهنم انداختیم! این عبارتهایی که من می گویم عبارتهای مرحوم آقا است که نقل می کنم از خودم نمی گویم عین این عبارتها را ایشان در یک همچنین زمینه هایی می فرمودند می اندازند و بعد برمی گردند و عین خیالشان هم نیست که با انسان چه می کنند با سعادت و عاقبت انسان چه می کنند خبر ندارند، می برند.

یک شخصی آمده بود پیش ایشان و تقاضای خلافی داشت که ایشان برای او یک کاری بکند و کار خلاف بود. من دیدم ایشان دارند به او می گویند آقای فلان! بنده با شما همراهی و مصاحبت می کنم و با شما رفیق طریق خواهیم شد ولی تا دم جهنم! از دم جهنم به بعد راهمان را جدا می کنیم! شما در آن جا تشریف می برید و برای بنده جای دیگری در نظر گرفته شده است، به آن جا خواهیم رفت،

در جهنم در خدمت شما خواهیم بود اگر مایل هستید. یعنی:

برو این دام بر مرغ نگر نه *** که عنقا را بلند است آشیانه

ما اهل جهنم نیستیم و تقاضایی که شما می‌خواهید از ما بکنید، بروید از کس دیگری این

تقاضا را بفرمایید.

این افراد در دنیا می‌آیند و با انسان همراهی می‌کنند و آدم را می‌اندازند در جهنم! آدم وقتی که چراغ را خاموش کند، از این بادمجان دور قاب چینها، این رهنان دل و دین، اینها را هم از خود دور کند، لختی به خود بیاندیشد و به وضعیت و موقعیت خودش فکر کند! ببیند که کیست؟ جدای از این هیاهوها، جدای از این مجالس، جدای از این بیا و بروها، آدم می‌تواند خودش را بیابد. آدم می‌تواند خودش را درک بکند، می‌تواند بفهمد چند مرده حلاج است؟! می‌تواند بفهمد تا کجا پای کار ایستاده؟ اینها را همه را می‌تواند احساس کند، می‌تواند احساس کند.

حالا آن وقتی که انسان می‌افتد در اجتماع، می‌افتد در سلام و علیک کردنها، می‌افتد در بالا و پایین زدنها، می‌افتد در به چپ چپ، به راست راست گردها! می‌افتد در اینها، می‌رود بالا! از آن موقع تاریکی و خلوت می‌آید بیرون و این قدر هم ظریف و دقیق و با حساب و کتاب می‌آید بیرون، که عقل جن هم نمی‌رسد! چنان با ظرافت و لطافت که می‌کم کم! خب من همان هستم من که فرقی نکردم من که او هستم من الان نماز این است و لالضالین را بهتر می‌گویم اول وقت هم نماز می‌خوانم روزه من این است. ای داد بیداد! هر کدام از این نمازها تیری است از تیرهای شیطان که می‌آید و می‌خورد به قلب و آن قلبی که به واسطه این ارتباطات و آن نفسی که به واسطه این روابط دارد باد می‌شود، آن به آن باد اضافه می‌کند، نمی‌گذارد که انسان به خود بیاید و بفهمد و موقعیت خویش را دریابد و بر این بادی که دارد می‌شود سوزن بزند، جلوی این سوزن زدنها را می‌گیرد، جلوی این بسته شدنها را می‌گیرد، این نمازها، این روزهها، این مجلسها، این سخنرانیها، این خطابهها، تمام اینها دامهای شیطان است! ا عجب! عبادت که باید مقرب باشد چطور تبدیل به دام می‌شود؟ عبادت! کدام عبادت؟ عبادتی که در زیر سایه ولایت و مراقبه باشد، آن عبادت مقرب است. آن عبادت مجرد است. آن عبادت محرر است و آن عبادت مخرج است و آن عبادت مُحَلَّل است. آن عبادت! عبادتی که انسان را از خود بیرون بیاورد، عبادتی که سوزن بزند بر آن باد شدنهایی که به واسطه تملق تملق گویان و این ارادهای تئاترگونه و فیلم گونه خیمه شب بازان، اینها، انسان را از خود بیخود کند و از آن وضعیت خود بیرون بیاورد، خطر این جا است.

اگر انسان نمازش ترک بشود خیلی مهم نیست، می فهمد ای داد بیداد نمازم قضا شد، چه بر سرم آمده که من نمازم قضا شده، چه بر سرم آمده که این کار حرام از من سر زده؟! چه بر می آید.....! نماز می خواند، در اوّل وقت می خواند به خیال خود با حضور قلب می خواند، روزه می گیرد ولی دارد آن خطر، آن سلول سرطانی دارد از باطن رشد می کند، سلول سرطانی وقتی که رشد می کند از آن اوّل که اعلام خطر نمی کند، بعضی از بیماریها هست سریع اعلام خطر می کنند، دفاع بدن فوراً آژیر را می کشد، به قول آقایان اطباء، آن اتورگلاسیون که در مغز هست درست می گویم یا نه؟ آن می آید اعلان خطر می کند الان آپاندیس شما عفونی شده، قلب شما الان در فشار و ضربان و فشار قلب قرار گرفته، می آید اعلام می کند، شما فوراً می روید [برای درمان]، ولی بعضی از بیماریها هست که این اعلان نمی کنند فرض کنید کرم خوردگی دندان، دندان شروع می کند به کرم خوردن، شما انگار نه انگار! متوجه می شوید؟ نه. این شروع می کند از آن باطن می خورد می خورد، عاج را از بین می برد وقتی آخ شما در می آید که عصب را از کار انداخته، ای داد بیداد، این جا دفاع بدن نسبت به این ضعیف است، اگر از همان اول کرم خوردگی به محض این که یک سر سوزن تغییر حالت در مینا پیدا می شد شما صدایتان در می آمد خوب کار به خراب شدن عصب و اینها نمی رسید که بیایند عصب را بکشند عصب را هم وقتی بکشند، دفاع دندان از بین می رود و تق دندان دو نصف می شود.

[اما] سلول سرطانی! این سلول سرطانی از اوّل که نمی آید و خلاصه صدای ناموزون خود را در بدن اعلان کند که شما بفهمید و بلند شوید بروید دنبال چکاب و فلان و این حرفها، نه! این شروع می کند به رشد کردن، رشد کردن، یک مرتبه وقتی که دست می اندازد، کبد را می گیرد، طحال را می گیرد جهاز هاضمه را می گیرد که دیگر کار از کار گذشته، کبد را باید برداشت، تمام شد. وارد خون شده و رفته به سایر جاها هم دست انداخته، چکار باید کرد؟ می گویند درجه چهار است. کاری دیگر نمی شود کرد. کاری دیگر نمی شود کرد. یواش یواش آهسته آهسته این شروع می کند به رشد، شروع می کند به تولید مثل و به واسطه این، سلولهای صحیح را از بین می برد و خودش را جایگزین می کند و می گوید جای من است، این جا جای من است. وقتی آخ انسان بلند می شود که به عصب دست انداخته و کار از کار گذشته است.

این حالتی که در انسان هست، این حالت حالت خطر است، این نماز نمازی است که نمی گذارد آن آژیر به صدا دربیاید. این مجالس مجالسی است که نمی گذارد آن آژیر خطر به صدا دربیاید، این بیا و بروها به اسم خدا و اسلام و تبلیغ دین و دستگیری از خلق، اینها موانعی است که

نمی‌گذارد آنچه را

که دارد الآن دست اندازی می‌کند بر روح و روان، آن متوجّه بشود، تمام اینها به خاطر این مسئله است.

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند خدایا به همان اندازه که تو مرا در میان مردم بالا می‌بری و من احساس می‌کنم که در میان افراد دارم یک وجهه‌ای پیدا می‌کنم، توجّه افراد دارد به من جلب می‌شود، به همان اندازه آژیر را در من به صدا دریاور، به همان اندازه مرا متوجّه خود کن. تو همانی بابا! اگر خدا نمی‌خواست دو نفر این جا در صحبت تو شب سه شنبه نمی‌آمدند، کجای کار هستی؟ چه خبرت است؟ چه خبر است!؟

رفقای ما می‌دانند که در زمان سابق، ما در زمان مرحوم آقا ما چه بیا و برویی داشتیم، اطلاع دارند، دیگر توضیح اینها ملال آور است، کار به جایی رسید که افراد من را در خیابان می‌دیدند، سلام نمی‌کردند! سرشان را هم آن طرف می‌کردند! کو؟ رفت، تمام شد، تمام شد. مال کی بود؟ مال خودم بود؟ پس چرا نتوانستم نگاهش دارم؟ اگر این احترامها مال خود بنده بود خب آن را نگاه می‌داشتم، البته خب بعد پشیمان شدیم از هرچه بود و نبود و هر مسئله‌ای که....! و آن موقع متوجّه شدیم که آن نصیحت‌هایی که آن بزرگ به ما می‌کرد از چه جایگاه برخوردار بود؟ و کجاها را می‌دید و کجاها را می‌دید ایشان؟ می‌گفت نگاه نکن به اینها، برو به فکر خودت باش و اینها همه سیاهی لشگر هستند! باور نمی‌کردیم، باور نمی‌کردیم. کو؟ کجا رفت؟ آن احترامها کجا رفت؟ آن فدایت شومها کجا رفت؟ آن قربانت بگردم ها کجا رفت؟ آن بعد از آقا جناب فلانی! کجا رفت؟ این حرفها کجا رفت؟ همه کشک بود، کشک بود، بادکنک! بادکنک باز یکخورده جان دارد، این پف دریا را دیدید؟ وقتی که شیر را باز می‌کنید روی آب پف می‌کند دیگر، این از بادکنک هم بدتر است یک فوت کنی...! به یک فوت هم نمی‌ارزد. همه حباب بود، حباب حباب حباب الآن هم حباب است ها الآن هم حباب است، به جان شریف بنده و سرکار، سرکار فیض آثار، همه دنیا حباب است، همه دنیا خیال است، همه دنیا اعتبار است، همین.

ما این مطلب را لمس و مسّ و شهود و وجدان کردیم. شهود کردیم و چقدر برای ما آموزنده بود، چقدر برای ما مفید بود و چقدر برای ما تأثیرگذار بود، تأثیرگذار. ما فهمیدیم این کلام امام سجّاد را، درک کردیم، الآن این کلام امام سجّاد واقعاً به جان من می‌نشیند، می‌فهمم، می‌فهمم، این عبارت امام سجّاد را می‌فهمم که خدایا به هر اندازه که در میان مردم به من شهرت، رفعت، عزّت، آبرو می‌بخشی به همان اندازه در درون خود مرا خوار بگردان، خوار بگردان. پایین بیاور، به خود نگیرم، اینها را به

خود

نگیرم نه این که همراه با آن قافله و همراه با آن نردبان و همراه با آن موقعیت، خودم هم یادم
برود که چه هستم و وضعیت خودم را فراموش کنم. خدا دیگر انسان را نگه دارد. انسان واقعاً باید به
خدا پناه ببرد و از او باید استمداد کند.

در این فقره حضرت سجّاد می‌فرماید: من آنچه را که باعث ناراحتی تو است بجا می‌آورم در عین حال هم جرأت دارم، جرأت دارم بر این که از تو سؤال بکنم، درخواست بکنم. در شبهای گذشته اگر نظر رفقا باشد عرض شد که کراهتی که در این جا هست، این کراهت به خود ذات خدا بر نمی‌گردد، یعنی ذات ربوبی کراهت ندارد نسبت به آن فعل خارج و آن عمل خارجی که در این جا اتفاق می‌افتد، چون کراهت ذات نسبت به فعل که آن فعل خارج از ذات نیست به معنای ترتّب نقصان بر آن آثار ذات و بر آن حقیقت ذات که وجود بحت و بسیط است نقصان مترتب بشود یا امر غیر راجحی که مستوی الطرفین است و مساوی الجهتین هست در آن جا تحقق پیدا کند و هر دوی اینها که از ذات ربوبی ممتنع است. چطور ممکن است ذات ربوبی، حقایق وجودیه در ذات او دچار منقصت بشوند و از آن حقیقت وجودیه پایین بیافتند و نقصانی بر آنها عارض بشود؟ این که محال است. یا این که از نقطه نظر تحقق خارجی که به واسطه هدف غایی، آن فعل انجام می‌گیرد آن حقیقت وجودیه، ظهور بلا ترجیح داشته باشد، این هم محال است. هر دوی اینها محال است پس آنچه که در عالم اتفاق می‌افتد آن عبارت است از خیر محض و از مصلحت محضه و از واقعیت محضه، البتّه راجع به این قضیه خب ادامه نمی‌دهیم و برمی‌گردیم به آن قسم خلقی مسأله نه ربّی مسأله.

اما از نقطه نظر خلقی، این کراهت به خود ما برمی‌گردد. این که می‌گوییم فلان عمل مورد رضای خدا نیست یعنی این عمل موجب منقصت در خود ما خواهد شد، آن کمالی که بر وجود ما مترتب است، برای آن کمال، مانع و سدّ ایجاد خواهد شد به معنای این است نه به معنای این که خدا راضی نیست، اگر راضی نیست پس چرا خلق می‌کند؟ چرا اجازه می‌دهد؟ چرا اراده او تعلق می‌گیرد؟ چرا جلوی او را نمی‌گیرد؟ خدا راضی نیست دیگر، مثل این که من از یک مایعی هستم، این مایع، مایع بدمزه و تلخ و غیر مفید، در عین این که من نسبت به این اشمئزاز و تنفر دارم بلند شوم هی بخورم، خب می‌توانم نخورم، کسی اجبار نکرده، کسی که نسبت به انجام فعلی تنفر دارد خب طبعاً مرتکب نمی‌شود. آن وقت می‌گوییم این عمل مورد عدم رضای پروردگار است، مورد کراهت پروردگار است در عین حال هم خدا اجازه می‌دهد که انجام بشود، خب این کجایش حکیم است؟ کجای این فعل از یک حکیم آن هم حکیم علی الاطلاق که فعل او عین حکمت و حکمت، عین فعل او است و ذاتی او است و متزاع از او است نه این که فعل او منطبق بر حکمت است سر می‌زند؟ یک همچین چیزی سر نمی‌زند.

این به خود ما برمی گردد یعنی آن فعلی که مورد رضای خدا نیست آن فعل ضررش متوجه او نخواهد شد ضررش متوجه خود ما خواهد شد. وقتی که ما از یک عمل حرام اجتناب می کنیم ما باید به خدا افتخار کنیم و پز بدهیم که خدایا این عمل حرام را به خاطر تو انجام ندادم یا او باید به ما افتخار کند که تو را موفق کردم که یک همچنین ضرری متوجه تو نشود و نگذارم که این به تو برسد؟ مثل این که ما جاهایمان را اشتباه کردیم؟! وقتی که یک عمل واجب را انجام می دهیم ما باید بر سر خدا منت بگذاریم که این عمل را انجام دادیم، بلند شدیم نماز خواندیم حالا دو قرت و نیم تو هم باقی است! نمازت را هم خواندیم دیگر، روزه تو را هم گرفتیم، یک ماه رمضان را روزه گرفتیم الحمدلله! یا این که او باید بر ما منت بگذارد که به واسطه انجام این عمل واجب به یک نقطه از نقاط کمالیه مترتبه بر این تکلیف، شما به آن نقطه رسیدید و آن را حیازت کردید؟ قضیه به ما برمی گردد نه [این که] قضیه به او برگردد.

اگر یک نفر در این عالم موحد نباشد، خدا پیغمبر را خلق نمی کرد، اوّل خلق عالم، اوّل ظهور عالم هستی، اوّل تجلی عالم که تجلی اعظم، (در شب ۲۷ رجب در دعای شریف مگر نمی خوانید) اللهم انی أسئلك بالت جلی الأعظم فی هذا الیل المعظم خدایا من تو را به تجلی اعظم تو می خوانم یعنی بالاترین تجلی که ذات، آن تجلی را از خود بروز داده است و بالاتر از او نیست! این عجیب است. اهل فلسفه و فضلا روی این قسمت باید خیلی توجه کنند که بالاترین تجلی ذات به معنای عدم تصوّر تجلی اعلا است از مرتبه ذات، یعنی چه؟ یعنی خدا آن زوری که زده پیغمبر را درست کرده، این عبارت لری اش، این عبارت ساده، تجلی اعظم یعنی خدا آمده است و بالاترین اثری را که می توانست از خود بروز بدهد بروز داد، دیگر چیزی نماند. حالا ببینید چه خبر است؟ آن ذاتی که می گوئیم ذات لایتناهی است، آن وجودی که می گوئیم وجود او اطلاقی است و حد ندارد، آن قدرتی که قدرت لایتناهی است، آن قدرت آمده وجود مبارک و مقدّس و نفس مطهّر رسول الله را ایجاد کرده! آن وقت می گویند پیغمبر اطلاع بر غیب ندارد! اصلاً آدم نمی داند بر احوال این قوم بگرید یا بخندد؟ بخندد یا بگرید؟

اگر خداوند این تجلی را نداشت، این خلق را نداشت، این خصوصیات را نداشت از خدا چیزی کم می شد؟ به اندازه سر سوزنی کم نمی شد. چرا؟ عرض کردم خدمتتان، آن دستی را که مثال زدم برای اینجا است. چون هرچه انجام داده در ذات خودش است، خارج از ذاتش که چیزی انجام نداده که بخواهد چیزی بر او اضافه بشود. پس هر اثری که از ذات خدا بروز پیدا می کند و هر تجلی که

از ذات خدا متجلی می شود آن عبارت است از خود گردونه ذات، از خود آن محوریت ذات، و از دایره ذات

خارج نیست، از دائره ذات خارج نیست، پس خدا چه خلایق را خلق می کرد چه خلایق را خلق نمی کرد به اندازه سر سوزنی نه بر او اضافه می شد نه از او کم می شد، هیچ! چون هرچه هست در وجود او است.

الآن من می توانم دست خود را به حرکات مختلف دریاورم، قدرتش را دارم یا نه؟ حالا یا درمی آورم یا در نمی آورم دیگر، طوری نیست. یا دستم را به این کیفیت مشت می کنم یا باز می کنم یا حرکات مختلف، من که این قدرت را دارم حالا استفاده نمی کنم این مگر ضرری پیش می آید؟ چه ضرری؟ حالا یک وقتی می بینی قدرتش را ندارم، خب بله! این احساس ضعف است این احساس منقصت است، این احساس عدم است ولی وقتی که من قدرت را دارم حالا نمی خواهم این قدرت را اعمال کنم، این خب مربوط به خودم است مربوط به اراده خودم است. می توانم و نمی کنم، به اراده من برمی گردد به مشیت من برمی گردد، به خواست من برمی گردد نه کسی به من تحمیل می کند و نه کسی مرا باز می دارد هیچ کدام. هرچه هست در خود من است.

پس این که ذات خدا از انجام این فعل کراهت دارد و ناراحت است و بدش می آید این به چه کسی برمی گردد؟ این برمی گردد به خود انسان یعنی خود انسان به واسطه این عمل، این بی نصیب می ماند، نصیبش از بین می رود، به واسطه این عملی که در این جا انجام داده.

لذا شما می بینید در آیات قرآن انبیاء الهی هنگامی که تبلیغ می کنند، آیات قرآن چگونه از آنها حکایت می کند؟ وقتی که پیغمبران می فرمایند **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ** **رَبَّهُ سَبِيلًا** الفرقان، ۵۷ ما از شما اجر نمی خواهیم، اجر ما عبارت است از آن راهی را که شما بپیمایید و به مقصد برسید، این اجر ما است. چرا انبیاء یک همچنین حالی دارند؟ چون انبیاء موحد هستند، انبیاء می دانند که در این وسط خودشان کاره ای نیستند. درک کردند این مسئله را، شهود کردند این مسئله را، شهود کردند انبیاء که وقتی که اینها به واسطه توفیق ربوبی رسیدند به این مقام، تبلیغی هم که می کنند به پای او باید بنویسند نه به پای خودشان. لذا تا به حال شده انبیاء بیایند بگویند که ما که تا به حال برای شما تبلیغ کردیم؟

من در یکی از جلسات عنوان مطرح کردم این مسئله را، خب مرحوم آقا در سنه ۴۲ خورشیدی و امثال ذلک جزو افرادی بودند که با مرحوم آیت الله خمینی در این مسئله انقلاب تشریک مساعی و اینها داشتند به اضافه گروهی مثل مرحوم مطهری و مرحوم آیت الله سید صدرالدین حائری شیرازی و مرحوم آیت الله دستغیب خدا رحمت کند بسیار مرد بزرگی بود مرحوم دستغیب، بسیار بسیار مرد

بزرگی بود چقدر آدم بی هوایی بود من از بی هوایی ایشان واقعاً خیلی در شگفتم و خیلی مبتهج، گاه گاهی که صدای ایشان را گوش می دهم صبحت هایی که کردند منبرهایی که رفتند اصلاً خیلی برای من جاذب است خیلی هم ایشان ساده حرف می زد، ساده، خیلی خودمانی، خیلی صاف، خیلی، آن صفای ایشان واقعاً در بین صحبت ها کاملاً نمودار است، خدا رحمتشان کند مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه در یکی از سفرهایی که ایشان رفته بودند به همدان از شیراز، ایشان در یک اتاق دیگری که بودند، رو می کنند به بعضی از شاگردانشان که بعضی از آنها الآن هنوز هستند و می فرمایند که آقا سید عبدالحسین را شهید می کنند و به شهادت از دنیا می روند و همین طور هم شد دیگر، توسط این گروه های منحرف، ایشان به شهادت رسیدند، بسیار مرد بزرگ، واقعاً بسیار مرد با اخلاصی بود.

در آن زمان مرحوم آقا اولین مطلبی را که مطرح می کردند رفقا عرض کردم چه بود؟ اولین حرف و شرط و نکته ای که بر اساس آن نکته، همه فعالیت ها باید شکل بگیرد و [آن] به عنوان عمود خیمه و سنگ زیرین آسیا [است] که سنگهای بعد می آید در روی آن حرکت می کند، آن عبارت از این است که باید در نیت خود این مسئله را کاملاً ثبت کنید، در قلب خودمان باید این نکته را ثبت کنیم که اگر ما آمدیم و این کار را انجام دادیم و سالیان سال طول کشید و زحمت ها متحمل شدیم و شکنجه ها متحمل شدیم، زندانها رفتیم بالاخره وارد شدن در این وادی ها این مسائل را هم دارد دیگر، این مطالب را هم دارد و بعد خب این قضیه به نتیجه رسید، اگر به ما گفتند بسیار خب تا به حال این مسائل شما همه مضبوط، همه درست و همه کار بر اساس صحت از الآن دیگر کاری با شما نداریم تشریف ببرید در منزلتان، در ما کوچکترین خلجان و تصوّر و ابراز ناراحتی [نباید] وجود داشته باشد. این را باید محور برای همه فعالیتها و تصرفات و کارهای خودمان باید قرار بدهیم، با این مبنا آن وقت افراد را به طرف خودشان می آورند، با این شرط و انصافاً که چه افرادی بودند.

انصافاً آن افرادی که در همان حلقه اول و در آن هسته مرکزی، مثل امثال مرحوم مطهری که چقدر این مرد با اخلاصی بود، چقدر آدم صادقی بود و چقدر آدم با خدایی بود، برای خدا کار می کرد

البته ما نمی‌گوییم افراد اشتباه ندارند، نه، انسان جایز الخطا است و اشتباه می‌کند و معصوم هم نیست ولی صحبت در آن نیتی است که بر اساس آن نیت این کارها دارد شکل می‌گیرد، آن مرکزیت و آن نیت باید مورد نظر باشد. اگر این باشد خوب درست است و اگر این نباشد چی؟ چه چیز پیدا می‌شود؟ چه توقعی پیدا می‌شود؟ چه مسائلی پیدا می‌شود؟ و تبعات آن چه خواهد بود؟ تبعاتش چه خواهد بود؟! لذا همین مسئله را شما ببینید، ببینید این کسی که این را مطرح می‌کند این معلوم می‌شود این قرآن را فهمیده است، این است که به رمز بعثت انبیاء پی برده، این آدم. اما آن کسی که آن کسی که آن

کسی که! آن کسی که در او چیز دیگری می‌گذرد و تصوّرات و توقّعات دیگری دارد اگر به آن توقّعات نرسید دیگر گاه دود راه می‌اندازد! پس معلوم است او در مسیر تبلیغ نیست، آن در این مسیر جایی ندارد، در این تفکر راهی ندارد در این مبنا پایگاه و جایگاهی ندارد. این از اوّل به حساب آمده دیگر، می‌گوید حق و حساب! حساب، حساب است کاکا برادر، حساب داریم آقا، دنیا دار معامله است جای داد و ستد است، بده بستون است، ما تا این جا آمدیم حق حساب را رد کن بیاید. نمی‌دهی؟ حالا پس بشنو فعلاً امروز یکی! دادی یا نه؟ فردا دوتا! هر روز! این با راه انبیاء دوتا است، دوتا است. لذا در آیات قرآن داریم می‌آیند انبیاء می‌گویند اجری که شما می‌خواهید به ما بدهید بابا نمی‌خواهد شما بیایی به من پول بدهی، شما نمی‌خواهد بیایی این جا برای من خادم بشوی و آب و جارو و اینها بکنی برو خانه خودت را نظافت کن، تمیز کن، شما نمی‌خواهد بیایی در اینجا! اجر من این است که راه به سوی خدا برایت باز بشود، راه به آن طرف برای تو [باز شود] همین که راه برای تو باز شد این اجر من است یعنی من رسیدم. تو این دستور العمل را بگیر و برو و به او عمل کن و تا آخر عمر هم مرا نبین، نبین! آن وقت برای من فرقی نمی‌کند، اصلاً نبین. برو به این برنامه عمل کن برو عمل کن هان! تو برو به این برنامه عمل کن لازم نیست دیگر در جلسات بیای، می‌خواهی بیا می‌خواهی نیا، برو عمل کن برو اصلاً آن طرف دنیا دیگر تا آخر هم ما را نبین، با آمدن کار درست نمی‌شود با عمل کردن درست می‌شود.

انبیاء این را می‌گفتند که اجر ما این است که احساس کنیم یک نفر هدایت پیدا کرده گرچه ما را هم اصلاً نبیند. در هیئت ما شرکت نکند سینه نزند، همین طور سینه سینه بزند! شرکت بکنند سینه زدن خیلی چیز می‌شود تق توق خلاصه شترق! خیلی اهمیت جلسه بالا می‌رود! مخصوصاً که تق! محکم هم بزنند ولی اگر نه! یکی بگوید مگر شما نمی‌گویید ما مبلغ هستیم؟ خیلی خب آن که مربوط به من است بگو می‌روم پی کارم دیگر نگاهت هم نمی‌کنم! ا پس چرا این همه بروم زحمت بکشم؟ این همه بروم کتاب مطالعه کنم، بلند شوم بروم چشمم را به کار بیاندازم، عمرم را فلان! همین طوری تو بگیری بروی؟ نخیر! باید تشریف بیاوری این جا، باید بلند شوی بیای این جا در مجلس صبحانه بخوری، سرت را هم بیاوری بالا به همه نشان بدهی که من آمدم، موقع سینه‌زنی که می‌شود تق توق بزنی، موقع شعرهای اعیاد که می‌شود قشنگ داد بزنی که ابهت مجلس و جلال مجلس برود بالا! این درست و حسابی است و الا ما بلند شویم بیایم یک چیزی بگویم که دستور اسلام و دستور اخلاق و بگیری و بروی پی کارت، این که چیزی نشد! پس ما این جا همین جوری ستون هستیم برای شما؟ نه

آقا! این

حرفها نیست. باید بیایید در مجلس کارت بزنید که بفهمیم حضور پیدا کردید، کی آمده، کی نیامده، اگر نیامد دنبالش بفرستیم برای چی نیامدی؟ کلاس تشکیل شده، جلسه تشکیل شده، هیئت تشکیل شده ما شما را ندیدیم خوب ندیدی که ندیدی، مسئله‌ای بوده خوب شنیدیم و بعد هم می‌خواهیم برویم به آن عمل کنیم. می‌گویید نخیر! آقا باید بیای کارت بزنی، کارت بزنی، حضورت را در این جا اعلان بکنی! بله سیاهی لشکر درست کنی.

انبیاء این نیستند. انبیاء می‌گویند اجر ما فقط چیست؟ اجر ما این است که شما هدایت پیدا کنید، اصلاً ما را هم دیگر نبین، یک روز بیا، مالک بن نویره چی بود آقا؟ یک روز آمد پیش پیغمبر. افرادی بودند که از قبیله می‌آمدند، فقط یک بار پیغمبر را می‌دیدند و می‌رفتند، پیغمبر نمی‌گفت آقا بلند شو بیا مدینه هر روز پشت سر من در صف بایست. می‌آمد دستور را می‌گرفت مطلب به دستش می‌آمد، برو عمل کن تمام شد چرا؟ چون پیغمبر اجر نمی‌خواهد. پیغمبر خوشحال، که این آمد و دستور را به او داد و وظیفه‌اش را برای او بیان کرد و این هم رفت، خوشحال است، تمام شد، نسبت به این، انجام دادم. نسبت به این، وظیفه را انجام دادم.

تمام شد. دیدید یکدفعه پیغمبر بگوید بلند شو پشت سر من در صف بایست؟ صف را دراز کنید، صف جماعت را. دیدید؟ بله افرادی که در مدینه هستند باید شرکت کنند ولی افرادی که این طرف و آن طرف و بادیه و صحرا و شهر و ... هستند برای چه بلند شوند بیایند مدینه؟ بلند شوند از این شهر به آن شهر بروند؟ برای چه؟ هر وقت نیاز داشتند بلند شوند بیایند امام را ببینند پیغمبر را ببینند آن شخصی که بایستی آنها را هدایت کند بیایند او را زیارت کنند و ببینند ولی اگر نه! خوب دارد می‌رود کار خودش را می‌کند، دارد به دستورات عمل می‌کند، دیگر دیدن جمال مبارک این وسط چیست؟ این چه جایگاهی دارد؟

لذا ما می‌بینیم هدف انبیاء این بود، ناراحتی ایشان از این بود که چرا مطالبشان روی زمین است. ناراحتی ایشان از این نبود که چرا افراد به دنبال ایشان نمی‌آیند؟ دو حرف است ها! که چرا حرفهای ایشان روی زمین مانده؟ چرا به حرفها ترتیب اثر داده نمی‌شود؟! خیلی مطالب دقیق است ها، دقیق. مقصود انبیاء این است چون انبیاء فقط خود را ظهور حق می‌بینند و ظهور که در ذات خود استقلال ندارد پس چه اجری را بیاید طلب کند؟ چه اجری را؟ چه اجری را بیاید طلب کند؟

حالا این مطلب را داشته باشیم، می‌آییم سراغ این، این که رسول خدا برخلاف سایر انبیاء فرمود: **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ** پس این جا چیست؟ ای رسول من بگو که من

رسالت و تبلیغ شریعت از شما اجر نمی‌خواهم مگر دوستی و محبت و مودت به اهل بیت. انبیاء می‌گفتند که فقط هدایت شما، راه شما، سلوک شما، فتح باب شما به سمت آن مبدأ اعلیٰ اجر ما است پیغمبر می‌فرمایند: مودت با اهل بیت من، اجر من است. این وسط چه قضیه‌ای است که در این جا می‌بینیم رسول خدا نحوه گفتارش و نحوه بیانش در این جا متفاوت است؟ ان شاء الله دیگر یازده و ده دقیقه است بس است تمام کن دیگر، روزگار حال نزار ما را دارید می‌بینید یک قدری سینه‌ام چیز است تتمه‌ی مطالب برای فردا شب.

اللهم صل علی محمد و آل محمد